باسمه تعالی

درس شماره18

۴/۹/۹۳ امارات معتبره - حجیّت خبر واحد - آیه نبأ

**خبر واحد(استدلال بر آیۀ نبأ)**

**بحث از مقتضی حجیت و عدم مانع حجیت در آیه**

بحث در مورد آیه نبأ بود در آیه نبأ یک بحث این هست که آیا مقتضی حجیّت در آیا نبأ وجود دارد یا ندارد؟ بعد از اینکه اثبات کردیم که مقتضی وجود دارد بحث هست آیا مانعی برای این مقتضی وجود دارد یا وجود ندارد؟ مانع هم دو جور تصویر می‌شود مانعی داخلی و مانع خارجی. خب در مرحله اول بحث کردیم به نظر ما این آیه اصلاً ذاتاً ظهور در حجیّت ندارد نه از راه مفهوم وصف، نه از باب مفهوم شرط نه به نحو سالبه کلیه نه به نحو سالبه جزئیه هیچ نوع از اینها را ندارد. حالا اگر مفهوم قائل شدیم حالا چه به نحو سالبه کلیه چه به نحو سالبه جزئیه این سؤال مطرح هست که آیا مانعی برای اخذ به این ظهور وجود دارد یا نه؟ البته آقایان بحث را در مفهوم به نحو سالبه کلیه مطرح کرده‌اند ولی ما چون بحث در مفهوم به نحو سالبه جزئیه مطرح می‌‌کردیم باید بحث را تعمیم بدهیم حالا بر فرض اینکه به یکی از این دو نحو، به نحو سالبه کلیه یا به نحو سالبه جزئیه مفهوم برای اینکه جمله قائل شدیم و حجیّت فی الجمله خبر واحد را یا حجیّت بالجمله خبر واحد را از این آیه اثبات کردیم گفتیم آیه ظهور در این چنین حجیّتی را دارد آیا این اقتضاء ظهور با مانعی مواجه هست یا مواجه نیست؟ خب آیه یک اشکالی که از قدیم مطرح بوده در کلام شیخ طوسی در عدّه هم هست بحث تعلیلی که در این آیه وارد شده که «أَنْ تُصیبُوا قَوْمًا بِجَهالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلی ما فَعَلْتُمْ نادِمینَ» این تعلیل اقتضاء می‌کند که منشأ عدم اعتماد به خبر فاسق خوف اقدام بدون علم هست خب این خوف در خبر عادل هم هست بنابراین خبر عادل هم اقتضاء می‌کند که حجت نباشد. این بیان هم حجیّت فی الجمله خبر عادل را نفی می‌کند هم حجیّت بالجمله یعنی نافی هر دو جهت هست بنابراین باید در موردش

صحبت کنیم بنابر هر یک از این دو مبانی که برای آیه قائل به مفهوم بشویم. پاسخهای مختلفی به این داده شده که در کلام شهید صدر مطرح شده من از این پاسخها دو پاسخ را عرض می‌کنم آن دوتا پاسخ را در موردشان صحبت می‌کنیم و در مورد این دو پاسخ هم بیشتر به فرمایشات خود شهید صدر می‌پردازیم بعضی از بحثهای حاشیه‌ای که از بعضی از بزرگان ایشان نقل کرده‌اند و ایراد کرده‌اند به آنها نمی‌‌پردازیم. آن پاسخی که هست یک پاسخ این هست که مفهوم اخص از عموم تعلیل هست عموم تعلیل می‌گوید «کل خبرٍ غیر علمیٍ لیس بحجة» مفهوم اخص از این هست از این ؟؟؟ آن را تخصیص بزند معنایش این هست که «کل خبر غیر علمیٍ لیس بحجة الا خبر عادل» این تقریب این شکلی مطرح می‌شود شهید صدر می‌گویند این پاسخ، پاسخ صیححی نیست و سه‌تا جواب برای این ذکر می‌کنند من دوتا از این پاسخها را عرض می‌کنم سومش را که در کلام آقای حائری نیامده و در حاشیه آقای حائری آورده آن را هم ذکر می‌کنم یکی اینکه ایشان می‌فرمایند که تعلیل، مقام تعلیل مقام نظر به حکم معلل هست و چون مقام نظر به حکم معلل هست بنابراین قرینیت به ملاک حکومت در تعلیل وجود دارد و این باعث می‌شود که ظهور تعلیل بر ظهور معلل مقدم باشد و این بر تقدیم خاص بر عام مقدم است لسان حکومت، لسانی هست که لسان اقوایی هست از لسان تقدیم خاص بر عام خب این بیان به این مقدار اشکال واضحی دارد و آن اشکال واضح آن این است که تعلیل ناظر به معلل است درست است ولی آن چیزی که حکومت می‌آورد نظارت یک حکم به حکم دیگر نیست نظارت دلیل یک حکم به دلیل دیگر است و مجرد اینکه این تعلیل دارد آن حکم را به اصطلاح به آن ناظر هست دلیل این را ناظر به او قرار نمی‌دهد بنابراین وجهی ندارد که آن بحث حکومت و آن بحثها را اینجا پیش بکشیم روی همین جهت در تقریرات آقای حائری این وجه پخته‌تر شده و ایشان این طور گفتند که چون تعلیل در مقام ثبوت در مقام تهدید حدود معلل هست عرفاً دلیل دالّ بر تعلیل بر دلیل دالّ بر معلل مقدم شمرده می‌شود یعنی همچنان که در مقام ثبوت حکم معلل تابع علتش

هست سعةً و ضیقاً. در مقام دلالت و ظهور و در مقام اثبات هم دلیل دالّ بر معلل تابع دلیل دالّ بر علت هست سعةً و ضیقاً و خلاصه این شکلی هست.

پرسش: ... پاسخ: ملاک حکومت که می‌گوید کأنّ نظر ثبوتی نظر اثباتی را هم کأنّ به دنبال می‌آورند یعنی چون در مقام ثبوت حکم ناظر به او هست کأنّ مقام اثباتش هم یک نوع نظری حالا اینجا دارد. بحث این است که حالا واقعاً همین طور است؟ واقعاً اگر یک چیزی در مقام ثبوت تابع شد در مقام اثبات ... ایشان ادعاء می‌کند عرفاً چنین است ما چنین چیزی نمی‌فهمیم که عرفاً، چون عرفاً تعلیل، علت تحدود حدود حکم معلل را می‌کند در مقام اثبات هم چنین باشد؟ نه چنین چیزی نداریم بنابراین به نظر می‌رسد که این یک ادعایی هست ایشان کرده

پرسش:... علت واقعیه است نه حکمت است؟ با این فرض؟ ... پاسخ: بله ظهور دلیل از علیت واقعیه هست دیگر.

خب این یک جواب، شهید صدر جواب دیگری اینجا مطرح می‌کنند آن این است که تعلیل ظاهر در این هست می‌خواهد تعلیل ـ جواب دوم را باز در کلام آقای حائری خیلی روشن‌تر و پخته‌تر بیان شده ـ من حالا اینجا تقریر آقای حائری را نقل می‌کنم در کلام آقای هاشمی مندمج است یعنی خیلی مجمل است و نیاز به پروراندن دارد شهید صدر می‌فرمایند طبق تقریرات آقای حائری یک موقعی هست یک جمله عامی ما داریم می‌گوییم که مثلاً «کل خبر غیر علمیٍ لیس بحجة» یک جمله مستقلی داریم که این مفاد را بیان می‌کند خب این مفهوم عام این جمله‌ای که متکفل بیان این حکم عمومی هست اگر یک دلیل خاصی آمد گفت «خبر الواحد العادل غیر العلمی حجة» خب اخص از مطلق خبر غیر علمی می‌شود و آن را تخصیص می‌زند ولی گاهی اوقات آن جمله اصلاً ناظر به توسعه حکم هست یعنی صریحاً‌می‌خواهد این را بیان کند الحکم عامٌ اگر فرض کنید یک دلیلی این طور بیان نکرده باشد خبر الغیر العلمی حجة، این طوری گفته باشد گفته «عدم حجیة خبر الغیر العلمی غیر مختصة بخبر دون خبر بل هو عام» اینجا اگر خب یک دلیل گفته که عدم حجیّت اختصاص ندارد به خبر فاسق در غیر

فاسق هم می‌آید یک دلیل گفته نه عدم حجیّت اختصاص به خبر فاسق دارد در غیر خبر فاسق نمی‌آید اینها دوتا مفاد کاملاً متضاد هم هستند دیگر اینجا وجه اینکه یکی از اینها اخص است و یکی غیر اخص آن وجه ندارد دوتا مفاد کاملاً متضاد اینجا وجود دارد خب این بیان شهید صدر هست. ولی به نظر می‌رسد که این بیان هم ناتمام هست. کی می‌گوید تعلیل مفادش این هست که حکم عام است؟! تعلیل مدلول مطابقی‌اش عمومیت حکم نیست عمومیت حکم به دلیل یک کبرای مطویی که در این جمله هست استفاده می‌شود اصلاً تعلیل خودش نه منطوقاً نه مفهوماً دالّ بر عمومیت حکم به خودی خود نیست ولی چون ما می‌دانیم تعلیل اگر بخواهد درست باشد باید یک کبرایی هم ضمیمه بشود که این کبری به ضمیمه صغری با همدیگر استنتاج داده بشود ببینید اگر ما گفتیم که «الخمر محرمة لأنها مسکرة» اینجا «لأنها مسکرة» می‌دانیم این لام تعلیل اگر بخواهد درست باشد باید یک قیاس اینجا ترتیب داده بشود قیاس از یک صغری و یک کبری تشکیل می‌شود و آن بنابراین ما از این می‌فهمیم که یک کبرایی مطوی هست که «الخمر مسکرة و کل مسکرة محرمة فالخمر محرمة» خود لام تعلیل آن عمومیت را نمی‌رساند لام تعلیل به دلالت اقتضاء از یک کبرای مطویه‌ای حکایت می‌کند و آن کبرای مطویه دلالت بر عمومیت حکم دارد و آن کبرای مطویه خب این می‌گوید آن کبرای مطویه یک عام است مفهوم آن کبرای مطویه را تخصیص می‌زند اینکه شما بگویید که اصلاً مفاد تعلیل مفاد مطابقی تعلیل تعمیم حکم است. نه چنین چیزی اصلاً مفاد مطابقی‌اش یک چنین چیزی نیست که شما بیان می‌کنید که این با تعلیل منافات دارد به تعبیر یک مقداری بخواهیم بحث را بازتر کنیم حالا آن را بعد عرض می‌کنم

پرسش: حاج آقا به دلالت اقتضاء هم می‌شود؟ ... پاسخ: نه ظهور هست اشکال ندارد ظهور هست بحث این نیست بحث این هست که یک قضیه عامی از آن استفاده می‌شود آن قضیه عام مثل سایر عمومات قابلیت این را دارد که این خاص

تخصیصش بزند این طور نیست که دلالتش این هست عمومیة الحکم را استفاده کنیم که

پرسش: ... پاسخ: یعنی مدلول مطابقی‌اش عمومیة الحکم نیست آن چیزی که استفاده می‌شود شهید صدر این را قبول می‌کند که اگر آن مفاد عمومیت به یک دلیل مستقل اثبات بشود این مفهوم می‌تواند آن را تخصیص بزند می‌گوید ولی مفادش این نیست که عدم الحجیة یعنی «کل خبر غیر علمی لیس بحجة» ما می‌گوییم این مفاد، نه تعلیل هم همین مفاد استفاده می‌شود نه صریحاً، تازه آنکه از تعلیل استفاده می‌شود به دلالت اقتضاء همین قضیه استفاده می‌شود آنکه شما می‌گویید اگر یک قضیه عامی داشتیم که «کل دلیل غیر علمی لیس بحجة» مفهوم تخصیص می‌زد آن را تعلیل هم همین را دارد تعلیل کار دیگر نمی‌کند تازه تعلیل آن مفهومش صریحاً نیست یعنی آن قضیه کلیه‌ای که از تعلیل استفاده می‌شود صریح نیست به دلالت اقتضاء است این باعث نمی‌شود که حالا دلالت اقتضاء شد مفادش تغییر کند یعنی صریحاً ناظر به عمومت حکم باشد نه حکم عام را بیان می‌کند نه عمومیت را بیان کند که این می‌گوییم که این ناظر به این هست که این حکم خاص است آن می‌گوید «الحکم خاص» آن می‌گوید «الحکم عام» چنین چیزی نیست

پرسش: ... پاسخ: آن هم عین همین است که «لاسکاره» بازگشت به این هست که «الخمر مسکرة و کل مسکرة محرمة فالخمر محرمة»

پرسش: آن وقت دیگر ما هیچ تعلیل صریحی ... پاسخ: اصلاً نکته را دقت نکردید! اصلاً کلام شهید صدر چی هست؟ کلام شهید صدر این هست تعلیل به خود عمومیت به نحو مفهوم اسمی ناظر است می‌گوید حکم عامة کأنّ به نحو گاهی اوقات ببینید به حکم به نحو معقول ثانیه انسان نظر می‌کند خود حکم را مدّ نظر دارد می‌گوید «هذا الحکم عامة» یک موقعی نه می‌گوییم «هذا الحکم عامة» ما نمی‌گوییم ما می‌گوییم که «کل عالم یجب اکرامه» یک موقعی نه می‌گوییم «الحکم المذکور عامة»، «الحکم المذکور عامة» یک نگاه دوم هست به قضیه

دیگر. می‌گوید تعلیل کأنّ یک نگاه دوم به قضیه دارد می‌گوید «الحکم عامة» این قضیه می‌گوید «الحکم لیس بعامة» و این دوتا، دوتا مفاد کاملاً متضاد دارند نسبت به همدیگر کاملاً روبروی هم هستند بحث این است که آیا واقعاً تعلیل مفادش مفهوم به نحو معقول ثانیه هست؟ یعنی ناظر به حکم است؟ حکم را یک بار دیگر نگاه می‌کند می‌گوید «هذا الحکم فعامة»

پرسش: هر دوتا را تعلیل ظهور دارد هم ظهور دارد در اینکه «کل مسکر حرام» و هم ظهور دارد در اینکه حکم عام است پاسخ: آن به تبع این است یعنی مستقلاً به او دالّ نیست به تبع این هست که وقتی چون «کل مسکر حرام» طبیعتاً حکم عمومیت دارد این طور نیست که یک دلالت مستقل بر این معنی داشته باشد این تعلیل کأنّ دالّ بر این باشد «الحکم عامة» نه چون یک قضیه عامه‌ای استفاده می‌شود شما هر جایی که یک قضیه عامه استفاده کنید در طول استفاده آن قضیه عامه یک نگاهی به این قضیه بکنید می‌توانید بگویید که «الحکم عامة» تمام موارد عمومات همین است. فرض کنید شما می‌گویید «کل عالم یجب اکرامه» از این خب استفاده می‌شود پس وجوب اکرام عمومیت دارد این بحث سر این است که جایی که این مفاد خودش به مدلول لفظی از لفظ استفاده بشود و تعلیل یک چنین چیزی از تعلیل استفاده نمی‌شود. اینکه چرا ایشان این طوری به عنوان یک مفاد مستقل برای تعلیل ایشان فرمودند؟ من نمی‌فهمم. به نظر می‌رسد اصل این پاسخ که مفهوم اخص است بنابراین مقدم بر عموم تعلیل هست این بر این پایه هست که ما اخصیت را به خودی خود دلیل بر تقدیم بدانیم بگوییم اخص قرینه است بما هو اخص ولی بنابر تحقیق که تقدیم خاص بر عام از باب اظهر و ظاهر هست چون خاص اظهر هست از عام بر عام مقدم می‌شود اگر اینجا آن عام از جهات دیگری دلالتش ظهوری باشد اینجا الزاماً خاص بر عام مقدم نیست ممکن است که عام بر خاص مقدم باشد یا اینها با همدیگر در عرض واحد باشد و اجمال بیافریند و در اینجا تعلیل از دو جهت جنبه ظهوری دارد و این جنبه ظهوری می‌توانیم ما به قرینه در واقع بین این تعلیل و آن اخصیت تعارض وجود دارد و

اینها نمی‌‌توانیم بگوییم حتماً خاص بر عام مقدم است. توضیح ذلک: آن این است که ببینید برای اینکه اینجا عموم تعلیل استفاده بشود اولاً ـ من در مثال «الخمر محرمة لأنها مسکرة» این مطلب را عرض می‌کنم بعد تطبیق می‌کنم به آیه «الخمر محرمة» حالا فرض کنید یک جایی جمله اصلاً مفهوم هم داشت مثلاً سؤال کردند «ما الذی تحرم من المائات؟ قال: الخمر محرمة لأنها مسکرة» جایی که در مقام تهدید است به خاطر مقام تهدید بودن مفهوم دارد. خب اینجا برای اینکه ما تعمیم استفاده کنیم اولاً باید کلمه مسکر مراد مطلق اسکار باشد، اسکاری که در غیر خمر هم هست ولی اگر مراد از اسکار یک قسم خاصی از اسکار مثلاً مرتبه شدیدی از اسکار باشد که فقط در خمر هست در غیر خمر نیست خب این طبیعتاً تعمیم از این استفاده نمی‌شود به دلیل اینکه تعلیل و معلل مساوی هستند وقتی تعلیل و معلل مساوی شدند خب دیگر تعمیم از آن استفاده نمی‌شود پس اینکه تعلیل می‌خواهد تعمیم از آن استفاده بشود ظهور تعلیل در عمومیت آن اسکار نسبت به، اسکار موجود در خمر و اسکار موجود در غیر خمر این مقدمه است مقدمه دیگر اینکه اسکار علت تامه است نه جزء العلة و الا اگر گفتیم اسکار ممکن است جزء العلة باشد ممکن است یک جزء دیگر علتش ذکر نشده باشد و آن جزء دیگر علتش که ذکر نشده آن جزء دیگرش فقط اختصاص داشته باشد به خمر در غیر خمر نیاید ولی ظهور تعلیل در این هست که این تمام العلة هست نه جزء العلة این دو جهت باید ضمیمه بشود تا ما تعمیم از تعلیل استفاده کنیم ممکن است به قرینه آن مفهومی که در جمله هست ما از این ظهور تعلیل رفع ید کنیم ممکن است این ظهور تعلیل قوی‌تر باشد به وسیله او ما از مفهوم رفع ید کنیم به تعبیر درست‌تر حالا عرض بکنیم در واقع خود مفهوم‌دار بودن جمله خودش معلول یک خصوصیتی در جمله هست که آن خصوصیت منشأ ... حالا این را اصلاً به آنها یک جواب مستقل بگذارید ذکر بکنیم. آن این است که در واقع دو جور پاسخ ممکن است ما بدهیم یک پاسخ این هست که اگر خاص بما هو خاص را ما مقدم داشتیم خب این جواب می‌تواند درست باشد ولی خاص چون به ملاک

اظهریت ما مقدم می‌داریم ممکن است ظهور تعلیل در تعلیلت مقدم باشد بر ظهور خاص در خصوصیتش ممکن است ما

پرسش: این را نفرمودید چطور اظهر شده؟ پاسخ: نمی‌خواهم بگویم اظهر هست می‌گویم ممکن خاص اظهر باشد ممکن است آن ظهور ...

پرسش: ... پاسخ: نه خاص همیشه این طور نیست اظهر باشد نه ممکن است ما بگوییم ظهور تعلیل قوی‌تر است

پرسش: ... پاسخ: مجمل می‌شود.

نکته دوم این هست یک موقعی خاص خودش مستقلاً مدلول حکم است یک موقعی مفهوم هست مفهوم معلول یک خصوصیتی در منطوق هست که آن خصوصیت مفهوم را آفرید مثلاً برای اینکه یک جمله دلالت بر مفهوم داشته باشد باید به تعبیر شهید صدر دالّ بر نسبت توقفیه باشد، نسبت توقفیه را دلالت بکند و موقوف هم سنخ الحکم باشد نه شخص الحکم اینجا تعارض ابتداءً بین تعلیل هست با ظهور منطوق در مفهوم ... در آن خصوصیتی که منشأ مفهوم می‌شود ما اول باید آن تعارض را حل بکنیم تا آن تعارض حل نشده مفهوم‌دار بودن اصلاً ثابت نمی‌شود بین ظهور جمله در تعلیل که ناشی از خصوصیت در منطوق هست با ظهور در تعلیل در عمومیت آنها تنافی هست آن تنافی‌ها باید باهمدیگر حل بشود و تا مشکل حل بشود عرض کردم اینجا هم تعلیل از نوع ظهور هست چون از دو جهت باید ظهور تعلیل را ما بسنجیم هم مفهوم ناشی از یک خصوصیتی در منطوق هست که آن خصوصیت قطعی نیست ظهوری هست ما باید ببینیم این دوتا خصوصیت را که با همدیگر می‌سنجیم کدامش اظهر است کدامشان ظاهر هست پس بنابراین ممکن است ما به قرینه تعلیل از ظهور جمله در مفهوم‌دار بودن رفع ید کنیم یعنی به خصوصیتی که منشأ ظهور جمله در مفهوم بود آن خصوصیتی که یکی از ظواهر هست آن خصوصیت از آن خصوصیت رفع ید کنیم. این است که به نظر می‌رسد که اینجا بین تعلیل و ظهور جمله در مفهوم‌دار

بودن تزاحم هست اینها بین‌شان در اینکه کدام یک از اینها ظهور بالفعل را برای جمله شکل می‌دهند اینها با همدیگر تنافی دارند نتیجه این مطلب این هست که اجمال پیش می‌آید این دوتا جمله اجمال می‌شود. پس بنابراین مجرد اینکه مفهوم اخص از عموم تعلیل هست آن به درد نمی‌خورد. خب این وجه اول.

پرسش: ... پاسخ: حالا یکی یکی بحث می‌کنیم چون شهید صدر بحثش را بعد کرده من گفتم حالا به ترتیب شهید صدر بحث کنیم.

این جواب اول است.

جواب دوم: این بود که جوابی هست که در کفایه مطرح شده در کفایه مرحوم آخوند فرمودند که مفهوم «أَنْ تُصیبُوا قَوْمًا بِجَهالَةٍ» هست و این جهالت معلوم نیست به معنای عدم العلم باشد ممکن است جهالت به معنای سفاهت باشد شهید صدر ـ حالا من قبل از اینکه این جواب را عرض بکنم به نظرم ما ممکن است یک جواب ثالثی را بدهیم حالا این جواب دوم را بعد در موردش صحبت می‌کنیم یک جواب سومی هم هست و آن جواب را با این جواب دوم با همدیگر در نظر می‌گیریم با هم بحث می‌کنیم آن این است که شما جهالت را به معنای عدم علم گرفتید ولی عدم علم به چی؟ عدم علم به اینکه این خبر مطابق واقع هست؟ یا عدم به اعتبار خبر؟ شما مفروض گرفتید «َأن تُصیبُوا قَوْمًا بِجَهالَةٍ» می‌گوید اصابه قوم به جهالت اینکه آن قوم مثلاً مستحق این اصابه هستند یا نیستند جهالت را به معنای عدم علم به مطابقت خبر با واقع گرفتید نه جهالت ممکن است به معنای عدم علم به اعتبار خبر باشد و این معنای دوم متناسب‌تر هست اصلاً با ادامه آیا چون اگر خبری مطابق واقع نباشد ولی حجیّت شرعیه داشته باشد و معتبر باشد انسان نادم نمی‌شود. «فَتُصْبِحُوا عَلی ما فَعَلْتُمْ نادِمینَ» ادامه‌اش این هست که شما در اثر این کار به ندامت. ولی اگر نه یک جایی خبر مطابق واقع نبوده واقعاً ولی حجت شرعی بوده خب حجت شرعی آدم نادم نمی‌شود خب بر طبق حجت شرعی عمل کردم

پرسش: یک مقداری می‌شود ... پاسخ: نه نادم نمی‌شود نادم یعنی پشیمان می‌شود به خاطر اینکه کاری کرده که نباید آن کار را انجام می‌داده

پرسش: ... پاسخ: نادم نیست ناراحت می‌شود نادم غیر از ناراحت شدن است

پرسش: نادم می‌شود از اینکه این راه از اشتباه رفته ... پاسخ: نادم نیست

پرسش: می‌گوید ای کاش تلاش بیشتر می‌کردم راه درست می‌رفتم پشیمان می‌شود از اینکه چرا تلاش بیشتر نکرده ... پاسخ: حالا یک موقعی شما ... ظاهر نادم این هست که

پرسش: ... پاسخ: نه آن ندامت نسبت به اینکه چرا احتیاط نکردم و احتیاط کار استحبابی بود آن اشکالی ندارد یک مرحله‌ای از ندامت به اعتبار اینکه خب آدم کار مستحب را انجام ندهد خب ندامت هم هست ظاهر این ندامت هست آن ندامتی که با ملامت همراه هست مجرد ندامتی که انسان در ترک کار مستحب هست مراد او نیست ندامتی هست که آن می‌گوید عجب کار بدی کردیم عجب

پرسش: ... پاسخ: حالا صبر کنید اینها را بحث می‌کنیم اینها خیلی بحث دارد اینکه گفتم این را اول گفتم چون یک سری بحثهای مشترک بین این وجه و وجه بعدی هست این وجه را به خاطر همین آوردم به خاطر اینکه بعضی نکات در این کلام و کلام بعدی هست می‌خواهم این دوتا را باهمدیگر بحث کنم از این جهت هست

پرسش: خبری که ولید آورد خبر معتبری بود چون ولید شخص ظاهر الصلاحی بود بعداً رسوا شد پاسخ: حالا در مورد آن هم بعداً صحبت می‌کنیم که آیا همین طور هست یا همین طور نیست؟ این را می‌خواهیم بگوییم که نه اصلاً هم این طور نبوده

پرسش: یعنی همان وقت هم ... پاسخ: همان وقت هم اینها می‌دانستند ولید فاسق است

پرسش: پس چرا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم فرستادش؟! پاسخ: نه فاسق منافات ندارد با فاسق بودن ممکن است شخص فاسق باشد ولی کار بلد باشد شخص فاسق،‌آدم دروغگویی هست ولی خب بلد است جنگ کند ممکن است

پرسش: ... پاسخ: نه قابل اعتماد در حرفهایش نیست ولی قابل اعتماد در جنگ کردنش که هست

پرسش: جنگ نبوده زکات می‌خواسته بگیرد ... پاسخ: برو زکات بگیر. خب این می‌رفت می‌گرفت

پرسش: اگر دروغگو باشد که ... پاسخ: نه ؟؟؟‌آن یک بحث دیگر است ممکن است در این جهت قابل اعتماد باشد در حرف دروغ می‌گوید ولی خیانت مالی نمی‌کند

پرسش: شخص ظاهر الفسقی را به عنوان نماینده خود ... پاسخ: اشکالی ندارد شخصی که دروغگو هست ولی کار خودش را بلد است

پرسش: حالا دروغگو که اصلاً قابل اعتقاد نیست ... پاسخ: قابل اعتماد در گفتار نیست ولی قابل اعتماد در رفتاری که انجام داده هست مانعی ندارد

پرسش: اینها معمولاً دروغ حالا ... پاسخ: نه هیچ مانعی ندارد کسی هست که توانایی دارد با این چه بسا حالا علتی هم که مثلاً فرد خاص را فرستاده حالا نمی‌دانم از جهت ارتباط قبیله‌ای ارتباط چیزی با اینها چیز داشتند چی بوده امثال اینها

پرسش: ... پاسخ: آنها ممکن است یک جهات دیگری وجود داشته باشد منشأ بشود که

پرسش: خلاف داشتند با آن ... پاسخ: حالا شاید ممکن است همین اختلاف داشتن باعث بشود که چون اختلاف داشتند انگیزه داشته برای اینکه کوتاه نیاید یکی از چیزها این هست گاهگاهی می‌خواهند مسامحه کند می‌گوید هر چی شد، شد. نه

چون اختلاف داشته با این قبیله می‌تواند اختلاف داشتن منشأ می‌شود کارش را خوب انجام بدهد آنها حالا خیلی مهم نیست چرا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم ولید را فرستاده بوده آن هیچ منافاتی با آن جهت ندارد حالا من در مورد آن صحبت می‌کنم اجازه بدهید در موردش صحبت کنم.

خب حالا این دوتا نکته را شما در نظر بگیرد حالا وقت گذشت یک بحثی که ایشان در کفایه مطرح کرده و پاسخی که مرحوم محقق اصفهانی دادند و شهید صدر هم جواب می‌دهد و امثال اینها بعضی از اشکالی که محقق اصفهانی مطرح کرده به کلام آخوند این اشکال به عرض ما هم وارد می‌شود آن تقریبی هم که ما کردیم آن تقریب هم همین اشکال مشترک دارد شهید صدر جوابی که می‌دهد ببینیم آیا این جواب اصلاً درست هست آن اشکال درست هست درست نیست؟ این است که من این را آوردم که این بحث را این دوتا چیز را با همدیگر ملاحظه بفرمایید این را فردا إن‌شاء الله در موردشان صحبت می‌کنیم.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»